

دوشنبه ۱۸ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم. تا رخت پوشیدم بندگان اقدس ظل‌اللهی سوار شدند از طرف طویله. من هم سوار شدم نزدیک طویله به تیپ همایونی ملحق گردیدم. از سمت بالای خانه رضا علی رو به کوه داق تشریف فرما شدند. امیر بهادر جنگ و من و ساعدالدوله از جلو بودیم تا رسیدیم به سرکش کوه داق. میرشکار آنجا به عرض خاکپای اقدس رسانید: که در «کوه داق» کوچک و بزرگ خیلی شکار است. آدم فرستادند سر بزنند که اگر شکار بیاید، بزنند. مدتی ایستادند شکار نیامد.

بعد آمدیم همراه میرزا ابراهیم خان دکتر و جلال‌الدوله و دکتر «لندی»، مشغول نهار شدیم. تا دهنه کوه داق در رکاب مبارک بودم. شعاع‌السلطنه هم تشریف داشتند. بعد با عمید و بصیرالسلطنه جدا شدیم که برویم علیحده شکار. ما هم مراجعت کردیم آمدیم به صحرای اصطلاک^۱. شب قدری کاغذ جهت شهر نوشتم، با شکار دادم تقی بُرد شهر. بعد رفتم در خانه تا چهار از شب رفته در خانه بودم. یک ساعت از شب گذشته زلزله مختصری شد...

سه شنبه ۱۹ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۰

رفتم در خانه. قدری در خانه بودم. بندگان اقدس چند تیر تفنگ انداخت. بعد اتابک را خواست. آمدم منزل. سه ساعت به غروب مانده رفتیم همراه معین دربار در خانه. دیدم شاه خوابیده‌اند. رفتیم منزل اتابک اعظم، تا نیم ساعت به غروب مانده آنجا بودم. بعد رفتم در خانه قدری حضور شاه بودم. بعد رفتم همراه نظام‌السلطان منزل شعاع‌السلطنه. قدری بودیم، آمدیم در خانه، تا ساعت دو و نیم در خانه بودم. شام قرقاول پلو خوردیم، راحت کردیم.

چهارشنبه ۲۰ شهر ذیقعده الحرام ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم، وضو گرفتم، نماز خواندم. گفتند بندگان اقدس شاهنشاهی سوار شدند. من هم سوار شدم به التزام رکاب مبارک رفتیم. سپهسالار و مجدالدوله و غیره تمام در رکاب بودند. از چادرهای سپهسالار گذشتیم و رفتیم رو به «فره‌مند». در رکاب رفتیم بالا سر «در بندک». شاه سوارها را کم نمودند، با سوارهای زُبد تشریف بردند سر قله. یک دسته شکار بیرون آمد میرشکار آدم فرستاد که آنها را رَم بدهند. یک دسته شکار زیر پای ما بود شکارچی‌ها ندیده بودند. من و سپهسالار بندگان اعلیحضرت همایونی را عرض نمودیم، چند تیر برای آنها انداختند نزدند. آنجا به نهار افتادند. من همراه وزیر دربار و صدق السلطنه و میرزا ابراهیم خان دکتر و دکتر «لندی»، به نهار افتادیم. بعد از نهار حاجی قرقچی آمد به عرض شاه رسانید که یک دسته شکار پیدا شده. شاه، به هوای آن شکارها تشریف بردند. من با سپهسالار و امیر بهادر جنگ و ناصر السلطنه و صدق السلطنه و... نشستیم. شاه رفتند به ماهرخ، ماها نشستیم قلیان کشیدیم. خبر آوردند: شاه تفنگ انداخت، معلوم نشد زد یا خیر شماها را خواستند. آنها رفتند. من همراه سپهسالار رفتم که به خیال شکار کبک، قوش بیندازیم. دیدم یک دسته شکار از دور دارد می آید بالا. خیلی دور بود. اسب تاختم توی برف و سرازیری سیلاب به شکار رسیدم. میش آمد رد بشود، سر تاخت زدم، افتاد. سر شکار را بریدم، بار کردیم آمدیم بالای دره طویله پیش سپهسالار. کبک بیرون آمد نظام السلطان زد، افتاد. شیخ الاسلام مرند قوش کشید کبک مرده را گرفت برد.

چند شیشه عکس انداختم، نماز خواندم، قدری روزنامه نوشتم، رفتم در خانه تا یک ساعت و نیم از شب گذشته حضور مبارک همایونی بودم. از آنجا رفتم منزل وزیر دربار تا ساعت هشت آنجا بودم.

پنجشنبه ۲۱ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۰

امروز بندگان اقدس اعلیٰ میهمان اتابک هستند. ما هم متفقاً رفتیم آنجا. چند تیر گلوله انداختند. نهار میل فرمودند. من همراه آقای نظام‌السلطان رفتیم تلگراف‌خانه، شریک شدیم و قدری با امیربهدادر جنگ تخته بازی کردیم. آمدیم نهار خوردیم، ثانیاً رفتیم تلگراف‌خانه، پولهای باخته را بردیم. اتابک آمدند آنجا بازی به هم خورد. از آنجا آمدیم منزل وزیر همایون. وزیر دربار بود، وزیر همایون بود، معتمد خاقان بود، اجلال‌السلطنه هم بعد آمدند. قوام‌السادات و آقای نظام‌السلطان هم بودند. مشغول بازی آس گردیدیم، تا دو ساعت از شب گذشت.

جمعه ۲۲ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم، وضو گرفتم، نماز خواندم. مشهدی حاجی آقای خرازی فروش آمد آنجا، قدری اسباب خرازی خریدیم. امروز اول حوت است. بعد از آن با بصیرالسلطنه و صادق خان رفتیم منزل عمید حضور. شاطرباشی و حسام‌السلطنه آنجا بودند. قدری آس بازی و تخته بازی کردیم و نهار ما را آوردند آنجا خوردیم. پس از آن آمدم منزل خودم قدری مشق کردیم. بعد از اعتصام‌السلطنه کاغذی آمد با یک کتاب نصاب به زبان فرانسه و فارسی که میرزا عبدالحسین خان تألیف کرده، یکی برای بندگان اقدس داده بود و یکی برای اتابک اعظم. من رفتم منزل اتابک، کتاب اتابک را دادم، از آنجا رفتم به خاکپای اقدس مشرف شدم. عریضه میرزا عبدالحسین خان را با کتاب از لحاظ انور گذرانیدم؛ دوست تومان برای او انعام گرفتم. کریم خرازی آمد قدری اسباب خرازی آورد، خریدند. تا سه ساعت از شب گذشته درپ خانه بودم. منشی‌باشی قدری روزنامه نوشت، من خودم هم مشق کردم. پس از آن منشی‌باشی کتاب روضة‌الصفا خواند.

شنبه ۲۳ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۰

رفتیم در خانه، همراه نظام السلطان به خاکپای مبارک شرف اندوز گردیدیم. کاغذ خوانی شد. بعد آمدم منزل اتابک اعظم. از آنجا آمدم منزل، خوابیدم. از خواب بیدار شدم، نماز خواندم، رفتم در خانه. تا دو ساعت از شب رفته در خانه بودم. باران هم لایق قطع می آمد. منشی باشی را گفتم روزنامه نوشت. شاطر باشی آمد. سلیم خان خواجه هم آمد.

یکشنبه ۲۴ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم. باران هم از دیروز صبح تا کنون متواتر می آید. اطاق هم روی آب افتاده. امروز روز کوچ هم هست. تردید داشتیم که برویم یا بمانیم. بندگان اقدس همایونی سوار شدند تشریف بردند رو به شهر. در رکاب، اتابک اعظم و امیر بهادر جنگ و فخرالملک و من و سیف السلطان بودیم.

کالسکه اعتضاد السلطنه را چند نفر از آدم هایش نشسته بودند و خودش را لاله اش جلو اسب گرفته بود. کالسکه را خواستند از آب بگذرانند نمی شد می خواست آب بغلطاند، ریختند جلو، اسب و کالسکه را همراهی کردند. هیچ نمانده بود آدم هایش میان کالسکه، چپه بشوند. باری بندگان اقدس نشستند توی کالسکه، تشریف آوردند تا دهنه. از دهنه سیلاب زیادی می آمد که نمی شد کالسکه بگذرد. کالسکه شاه را خواستند بگذرانند نشد. آخر رفتند گدار پیدا بکنند. اتابک اعظم فرمودند: معطلی زیاد دارد، بیا برویم.

آمدیم این طرف آب. کالسکه شکاری اتابک (را) که در وسطش یک چتر دارد حاضر کرده بودند. همراه اتابک نشستیم آمدیم رو به سرخه حصار. قدری که آمدیم میرزا ابراهیم خان دکتر می رفت او را هم اتابک فرمودند آمد توی کالسکه. رفتیم تا سر

گرفته. آنجا قلیان فرمودند آوردند کشیدیم. علاءالملک و ناصرالسلطنه و سعیدالسلطنه برخوردارند، اتابک فرمودند علاءالملک هم آمد توی کالسکه. ناصرالسلطنه و سعیدالسلطنه هم در رکاب سواره می آمدند تا رسیدیم زیر سرخه حصار. آنجا هم آب بسیاری از سیلاب می آمد. پای اسب سعیدالسلطنه توی رودخانه بیرون رفت. افتاد سعیدالسلطنه در میان آب. به همین قسم آمدیم تا شهر. رفتیم درب پارک اتابک پیاده شدیم. آمدیم منزل، رفتم اندرون، نهار اندرون خوردم، زیر کرسی گرفتم خوابیدم.

دوشنبه ۲۵ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۰

آمدم بیرون نماز خواندم. درشکه خواستم سوار شدم. رفتم عکاسخانه روسی خان. برای آنکه آن دفعه عکس انداخته بودم و شیشه هایش شکسته بود دو مرتبه عکس انداختم. منصورالحکماء هم آنجا بود. از آنجا رفتم منزل خان معیرالممالک. بعد ظهیرالاسلام آمد. رئیس راه آهن آمد. در بابت اداره تلفن که امتیازش به معیرالممالک داده شده خیلی حرف زدند، او هم رفت.

من رفتم منزل اعتصام السلطنه قدری پیانو زدم. یک نفر سید معمم بود اسم او را نفهمیدم چیست، خیلی خوب می خواند. نیم ساعت از شب گذشته آمدیم منزل. توی میدان توپخانه درشکه من بیک نفر گدایی تنه زد، او هم خودش را زد به مُردن. مردم زیادی جمع شدند، جلو کالسکه مرا نگاه داشتند. دیدم زیاد شلوغ کردند، دو سه نفر توپچی با چند نفر پلیس را گفتم، زدند مردم را رد کردند. گفتم پلیس ها او را بیاورند منزل. آوردند منزل. انعامی به پلیس ها و آن شخص گدا دادم. آنها رفتند، من هم رفتم اندرون راحت کردم.

سه شنبه ۲۶ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۰

صبح از خواب بیدار شدم آمدم بیرونی. آقا میرزا آقا خان و سید علی آقا آنجا

بودند. چون کسالت داشتم چند بسته بیدلیس خوردم. شتر نر و ماده آوردند؛ «جمع» شدند، عکسی از آنها انداختیم تلفن کردم منزل سیف السلطان. پس از آن منشی باشی را گفتم قدری روزنامه نوشت. هوا ابر بود، درجه هوا هم ده درجه بود. همین قسم منزل بودم، مشق می‌کردم.

چهارشنبه ۲۷ شهر ذی‌قعدة الحرام ۱۳۲۰

نهار حاضر کردند خوردم. درشکه آوردند نشستیم رفتیم درِ خانه. قریب دو سه ساعت درِ خانه بودم. به خاکپای انور اقدس مشرف گردیدم. از آنجا آمدم منزل، رفتیم توی اطاق مشق پیانو کردم.

پنجشنبه ۲۸ شهر ذی‌قعدة الحرام ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم رفتیم حمام. صادق خان هم آمد (برای) درست کردن تلفن اندرون و زنگ اخبار. رفت اندرون، دید، و بیرون آمد. رفت که بعضی اسباب می‌خواهد بیاورد. نهار آوردند خوردم. درشکه را حاضر نمودند سوار شدم رفتیم درِ خانه. تا دو ساعت به غروب شرف‌اندوز خاکپای مبارک بودم.

جمعه ۲۹ شهر ذی‌قعدة الحرام ۱۳۲۰

نهار خوردم، من رفتیم منزل عین‌الدوله تا نیم ساعت به غروب مانده آنجا بودیم و خیلی صحبت کردیم. امشب هم مطرب داشتیم. تا ساعت شش بیرون بودم. دسته‌رشتی‌ها بودند، بحمدالله خوش گذشت.

اتفاقات تازه اینکه: حکومت فارس را داده‌اند علاء‌الدوله، حکومت کرمانشاهان را به فرمانفرما، حکومت ولایت ثلاثه را به نیرالملک، حکومت سمنان و دامغان را به

امین همایون، حکومت شاهرود و بسطام را به جلال السلطنه، حکومت همدان را سالار السلطنه، حکومت کاشان را رکن السلطنه.

شنبه سلخ شهر ذیقعدة الحرام ۱۳۲۰

صبح خیلی دیر از خواب بیدار شدم، رفتم حمام. از حمام بیرون آمدم، وقت نهار بود. نهار حاضر کردند خوردیم. سوار شدیم رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. از آنجا آمدم دکان باغدسر، قدری ماهوت خریدم، آمدم منزل. امشب مطرب هم داشتیم.

یکشنبه غره شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

قدری دعای اول ماه را خواندم. نهار حاضر کردند خوردیم. حساب ماه گذشته را آوردند تفریق نمودیم. چهار ساعت به غروب مانده رفتیم زیارت حضرت عبدالعظیم. از خیابانی که می رود به دولت آباد رفتیم زیارت کردیم. سر مقبرة شاهنشاه شهید فاتحه خواندیم. چیزی طول نکشید که خان معیر الممالک، تلفنی از مرکز فرمودند که ببینند منزل هستم یا خیر. جواب عرض نمودم که هستم. تشریف آوردند اینجا. تا یک ساعت و نیم از شب گذشته بودند. بعد تشریف بردند. من هم قدری درس فارسی پیش مدیر خواندم.

دوشنبه ۲ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

بعد از نهار رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. تا عصر بودم، بعد مراجعت به منزل کردم. قدری مشق کردم. مدیر آمد درس خواندم. رفتم اندرون راحت کردم.

سه شنبه ۳ شهر ذی حجه الحرام ۱۳۲۰

کالسکه نشستیم رفتیم دربِ خانه به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد از آن قدری با اعتصام السلطنه و ظهیر السلطان صحبت کردیم. نهار را هم دربِ خانه منزل محقق السلطنه خوردیم. تا سه ساعت به غروب مانده دربِ خانه بودم. پس از آن بیرون آمدم، چون شجاع السلطنه تازه از تبریز آمده‌اند رفتیم آنجا دیدن نمودم. خیلی تنها بودم. قدری روزنامه نوشتیم و مشق هم نمودیم تا غروب. بعد مدیر آمد درس خواندیم.

چهارشنبه ۴ شهر ذی حجه الحرام ۱۳۲۰

غلامرضا خان سرتیپ آمد قدری هم مشق پیانو کردم. نهار آوردند خوردیم. بعد از نهار هم مشق کردم. غلامرضا خان رفت، خودم تنها پیانو زدم. بعد آمدم وضو گرفتم، نماز خواندم.

سوار شدم رفتم به باغ اتابک اعظم، مدتی آنجا توی راهرو نشستیم. شعاع الدوله بود، مهندس الممالک بود، دکتر شیخ محمد خان بود، «شنیدر»^۱ بود، امیر توپخانه، نواب انگلیس و شمس المعالی و مصدق السلطنه و وکیل هم بودند. خود اتابک اعظم خواب بودند. انتظام الدوله و شجاع السلطنه هم بودند. سوار شدم یکسر آمدم منزل. مدیر آمده بود. قدری درس خواندم، نماز خواندم، رفتم اندرون راحت کردم.

پنجشنبه ۵ شهر ذی حجه الحرام ۱۳۲۰

اسب خواستم. سوار شدم، از درب آبدارخانه رفتم دربِ خانه. تا ظهر دربِ خانه بودم. با اعتصام السلطنه و ظهیر السلطان قدری صحبت کردیم. چند روزی بود که پای مبارکِ بندگان اقدس درد می‌کرد، امروز بحمدالله قدری بهتر است. به خاکپای مبارک

شرف اندوز گردیدم. بعد از آن سوار شدم آمدم منزل نهار حاضر کردند خوردیم. میرزا آقا بزرگ آمد برای مشق و یالون، قدری مشق و یالون نمودم. بعد از آن شروع کردم به درس فارسی خواندن تا یک ساعت از شب گذشته.

جمعه ۶ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم رفتم حمام. خبر آوردند که غلامرضا خان سرتیپ و صادق خان آمده‌اند. رفتیم اطاق دفتر. قدری مشق پیانو نمودم. وضو گرفتم و نماز خواندم. درشکه سوار شدم رفتم منزل خان معیرالممالک. یک ساعت به غروب مانده از آنجا رفتیم منزل موثق الدوله برای تبریک حکومت مازندران که به ایشان داده‌اند.

شنبه ۷ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

سوار شدم رفتم درب خانه به خاکپای مبارک شرفیاب گردیدم. از آنجا بیرون آمدم سوار شدم رفتم مغازه صحاف باشی. اسباب تازه چیزی نداشت، قدری اسباب بازیچه خریدم. عکس هایی که روسی خان از من انداخته بود آوردند، خیلی خوب شده بود. بعد میرزا آقا بزرگ آمد، مشق و یالون نمودم.

یکشنبه ۸ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

غلامرضا خان سرتیپ آمد مشق پیانو قدری نمودم. نهار حاضر کردند. امروز چلوکباب شکار برای ما درست نمودند. بعد از نهار هم قدری مشق پیانو کردم. غلامرضا رفت، بعد مدیر آمد قدری مشق نمودم.

دوشنبه ۹ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

آمدم بیرون. شجاع السلطنه بود، حسام دفتر بود، ادیب السادات بود. قدری با شجاع السلطنه صحبت کردیم. او رفت قدری پیانو زدیم. بعد از نهار هم مدتی مشق پیانو کردیم.

رفتیم منزل سیف السلطان. ساعد همایون آنجا بود. فُنکرافی تازه از فرنگ آورده است. گفت حاضر نمودند. چند لوله موزیک پر کرده فرنگ داشت گذاشت. خیلی تماشا کردیم، تا غروب برخاستم آمدم درِ خانه. مُقبل الدوله و آقا میرزا آقا خان بودند. او را هم سوار کردیم، همراه خودمان آوردیم منزل. بعد مدیر آمد قدری درس خواندم.

سه شنبه ۱۰ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم. دیشب قدری کسالت پیدا کردم. امروز حالم بهتر بود. آمدیم بیرون گوسفند قربانی را حاضر کردند کُشتیم. قدری مشق پیانو کردم. نهار آوردند، خوردیم. بعد رفتم درِ خانه به خاکپای مبارک مشرف شدم. امروز خیلی هم درِ خانه شلوغ بود، در خاکپای اقدس اعلیٰ انعقاد سلام گردید.

مراجعت کردم منزل. میرزا آقا بزرگ بود. قدری مشق ویالون کردم. قدری روزنامه گفتم نوشتند. پس از آن مشق فارسی کردم.

چهارشنبه ۱۱ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

غلامرضا خان سرتیپ آمد قدری مشق پیانو کردم. پسر امام جمعه پیغام داده بود که من می خواهم بیایم آنجا. بعد خطیب السلطان آمد که نمی توانند بیایند. مدیر آمد قدری درس خواندم.

پنجشنبه ۱۲ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم رفتم منزل حسام لشکر بازدید. خودش نبود. پهلوی خاله قدری نشستیم. نصرت‌الله خان آمد، با او هم قدری صحبت کردیم. از آنجا برخاستم آمدم سوار شدم رفتم تا درب خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. مدتی بودم. بیرون آمدم سوار شدم آمدم منزل. نهار حاضر نمودند خوردم، خوابیدم. بعد بیدار شدم، وضو گرفتم، نماز خواندم. قدری پیانو زدم، منشی‌باشی را خواستم، روزنامه گفتم او نوشت تا غروب آفتاب. بعد مدیر آمد قدری هم درس فارسی خواندم.

جمعه ۱۳ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

غلامرضا خان سرتیپ آمد. رفتم قدری مشق پیانو کردم. چهار به غروب درشکه خواستم رفتم منزل معیر الممالک. اندرون بود. منزل اعتصام السلطنه نشستیم تا آمد. قرار بود برویم زیارت حضرت عبدالعظیم. من و خان توی درشکه نشستیم. دوست محمد خان پسر کوچک خان با جهانگیر میرزا هم نشستند توی کالسکه. رفتیم رو به ترن، که به ترن نشسته، برویم شاهزاده عبدالعظیم. در گار که رسیدیم، اطاق علیحده جهت خان فرش نموده صندلی گذاشته بودند. رفتیم نشستیم واگون از حضرت عبدالعظیم آمد، مسافر زیادی پیاده شدند. قدری کارخانه راه آهن را تماشا کردیم. اطاق مخصوص جهت خان حاضر کرده بودند، آوردند در اواخر ترن‌ها بستند. رفتیم رو به شاهزاده عبدالعظیم. رفتیم به حضرت عبدالعظیم مشرف گردیدیم. سر مقبره شاهنشاه شهید فاتحه خواندیم. مراجعت کردیم رو به «گار». رفتیم در توی آن اطاق مخصوص نشستیم. ترن ما را بردند جلو تمام ترن‌ها بستند. رفتیم نشستیم، آمدیم رو به تهران، تا رسیدیم به «گار»، پیاده گردیدیم. دوست محمد خان با جهانگیر میرزا نشستند به کالسکه رفتند به منزل

خان. من و خان آمدم منزل. دو ساعت و نیم از شب گذشته، بعد خان تشریف بردند منزل خودشان.

شنبه ۱۴ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

قدری نمک میوه خوردم و روزنامه گفتم منشی باشی نوشت. و خودم هم بعد از آن مشغول درس خواندن شدم و مشق فارسی نمودم. قدری هم پیانو زدم. بعد از نهار مدیر آمد قدری درس خواندم. وضو گرفتم، نماز خواندم. همراه ادیب السادات رفتم رو به دوشان تپه، چون بندگان اقدس پنجشنبه تشریف بردند دوشان تپه. رفتم به خاکپای مبارک ذات والا صفات ملوکانه تا سه ساعت و نیم از شب گذشته شرفاندوز بودم.

یکشنبه ۱۵ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

غلامرضا خان سرتیپ آمد مشق پیانو کردم تا وقت نهار. بعد قدری مشق نمودم. وضو گرفتم، نماز خواندم. تا یک ساعت به غروب مانده رفتم منزل رکن السلطنه، از ایشان دیدن نمودم. برای روز نوروژ هم از تهران حرکت می‌کند می‌رود برای حکومت کاشان. تا غروب آنجا بودم. غروب آمدم منزل مشغول تحصیل درس و مشق بودم.

دوشنبه ۱۶ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

قدری روزنامه گفتم منشی باشی نوشت. خودم مشغول مشق و درس گردیدم. رفتم اطاق صندوق خانه خوابیدم. محمدباقر کتاب می‌خواند، حسن خان پایم را می‌مالید. سه ساعت به غروب مانده بیدار شدم. آمدم قدری پیانو زدم. از آنجا آمدم اطاق کوچک، قدری درس خواندم. چون باران می‌آمد مدیر هم پیغام داده نمی‌توانم بیایم. وضو گرفتم، نماز مغرب و عشا خواندم، رفتم اندرون.

سه شنبه ۱۷ شهر ذی حجه الحرام ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم. باران ایستاد. آمدیم بیرون. آقا میرزا آقا خان بود، احمد خان سمسار بود، منشی باشی بود. تا وقت نهار، آمدیم توی اطاق نهار خوردیم. قدری خوابیدیم. بعد آمدم بیرون، سوار شدم رفتم منزل انتظام الدوله بازدید ایشان. بعد آمدم منزل. مدیر هم آمد قدری درس خواندم تا یک ساعت از شب رفته.

چهارشنبه ۱۸ شهر ذی حجه الحرام ۱۳۲۰

دیشب تا ساعت چهار باران متواتر آمد. بعد برف گرفت. تمام کوه‌های دوشان تپه و غیره برف آمد. تا ساعت شش از شب رفته سر شیروانی عمارت را هم برف زده بود که صبح آب شد.

منشی باشی آمد قدری روزنامه گفتم نوشت. نهار آوردند خوردیم. بعد نماز خواندم. تلفن زدند که پسر خان معیر الممالک را امروز ختنه کردند. رفتم دکان باغدسر، یک میوه خوری به انضمام گلدان گرفتم، دادم با کاغد تبر یک بردند برای خان معیر الممالک. مراجعت نمودم منزل. رفتم اندرون. سوار شدم رفتیم دوشان تپه. اسب مرا پای کوه نگاه داشته بودند. سوار شدم رفتم بالا. گفتند که بندگان اقدس باغ جدیدی که در سر کوه پارسال تازه احداث فرمودند، آنجا تشریف بردند. من رفتم به آن باغ به خاکپای مبارک مشرف گردیدم، ناصر خاقان و شمس الملک و حاجب السلطان آنجا بودند. اسم این باغ را، تازه امروز فرمودند "فرح آباد"؛ میرزا ابراهیم خان دکتر هم بعد آمدند. پس از آن کالسکه بخار حاضر نمودند، بندگان اقدس همایونی نشسته و تشریف بردند به عمارت دوشان تپه. من هم رفتم. از دو ساعت و نیم الی سه ساعت از شب گذشته شرف اندوز بودم.

پنجشنبه ۱۹ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

امروز منزل خان معیر الممالک مدعو هستم، که شام و نهار محض ختنه سوران پسرش آنجا بخوریم. رفتم منزل خان دیدم اجلال الدوله دایی شعاع السلطنه، آنجاست و خود شعاع السلطنه هم گفتند اندرون است. پس از چند دقیقه، گفتند شعاع السلطنه رفت، اجلال الدوله هم رفت. بعد قدری با خان گردش کردیم. موزیک قزاق هم توی اندرون می زدند. از همه گروه مهمان توی اندرون بودند. شعاع السلطنه و امان الله میرزا هم آمدند. نهار خوردیم، فنگراف آوردند، قدری تماشا کردیم تا عصر. حشمت الممالک چند شیشه عکس انداخت. همینطور گردش می کردیم. صدای موزیک که در اندرون می زدند می شنیدیم. عصر ارکستر^۱ آوردند، بردند اندرون زدند. اسباب تفریح بحمدالله از همه قسم حاضر بود. غلامرضا خان هم آمد. تا ساعت پنج از شب گذشته ارکستر از اندرون بیرون آمدند، چند مشق خیلی خوب زدند. تا ساعت هشت و نه بودیم، بعد آدمم منزل، رفتم اندرون.

امروز در دربار جهاندار از قرار معلوم ارکان دولت جشنی گرفتند. موزیک و اهل طرب زیادی حاضر کردند. اعتضاد خاقان، پسر بندگان شاهنشاهی ملقب به نصره السلطنه، پسر دیگرشان و اعتضاد السلطنه پسر حضرت ولیعهد، را ختنه کرده اند. انشاءالله مبارک است.

جمعه ۲۰ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

روزنامه گفتم منشی باشی نوشت. خودم مشغول خواندن درس بودم. بندگان اعلی حضرت شهریاری امروز بکلی از دوشان تپه تشریف فرمای تهران می شوند. من درس خواندم تا وقت مغرب.

شنبه ۲۱ شهر ذی حجه الحرام ۱۳۲۰

کالسکه خواستم. نشستیم با صادق خان رفتیم درب خانه. امشب آخر حوت است. چهار ساعت و هیجده دقیقه و بیست و پنج ثانیه از شب گذشته تحویل حوت به برج حمل می شود. به خاکپای اقدس همایونی مشرف بودم. تا وقت تحویل حمل یک قطعه عکس مبارک خودشان را به دستخط جهانمطاع مزین فرمودند به صرافت طبع این غلام مرحمت فرمودند. دیگر یک رشته حمایل آبی به وزیر همایون و یک رشته به مجدالدوله التفات فرمودند. بعد بندگان اقدس تشریف بردند به اطاق موزه، فرمودند دو یست نفر از خواص بیشتر نیابند، مابقی روزهای دیگر بیایند.

بعد از تحویل مردم مشغول رویوسی گردیدند. به همین جهت نیم ساعت بیشتر طول نکشید. پس از آن سلام به هم خورد. بندگان اعلیحضرت تشریف بردند اندرون، ما هم آمدیم بیرون. اتابک اعظم اطاق دربار تشریف داشتند. رفتم دست ایشان را بوسیدم، روی مرا بوسیدند. آمدم بیرون، با صادق خان درشکه نشستیم آمدیم. هوا هم بسیار برودت داشت. به سلامتی روزنامه هذاه السنه پارس ٹیل ختم گردید.

یکشنبه ۲۲ شهر ذی حجه الحرام ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم. امروز روز عید نوروز سلطانی است. امیدوارم خداوند متعال این عید سعید و سال جدید را برکافه بندگانیش مبارک و میمون بگرداند و این چاکر خانه زاد را تصدق خاکپای مبارک اقدس شاهنشاهی ارواحنافداه بفرماید. من کالسکه خواستم، رفتیم منزل آقای حاجی میرمحمد علی. شاهزاده حاجی بهاءالدوله و حاجی فریدون میرزا و جمشید میرزا و مشیر حضور آنجا بودند. قدری صحبت کردیم. با آقا میرزا آقا خان نشستیم کالسکه رفتیم منزل آقای حاجی میرزا ابوالقاسم، پسر آقای امام جمعه. از آنجا رفتیم تا درب منزل حاجی ملک التجار، نبود کارت گذاشتیم.

رفتیم منزل جناب سلطان العلماء دیدن نمودیم.

چون دیشب کم خوابیده بودم، رفتم صندوق خانه قدری خوابیدم. برخاستم، نماز خواندم. رکن السلطنه و قوام السادات با برادر دکتر خلیل خان صحت الدوله آمدند. چون پس فردا می خواهند بروند کاشان رفتیم اندرون خداحافظ نمودند، آمدیم بیرون رفتند.

مقبل الدوله آمد، قدری صحبت کردیم. به اتفاق رفتیم منزل عین الدوله. خود شاهزاده نماز می خواند؛ صدق السلطنه و صدق الدوله و بهاء الملک آنجا بودند. بعد سیف السلطان و فخر الملک هم آمدند. پس از آن نماز شاهزاده تمام شد. مدتی صحبت کردیم. از آنجا رفتیم منزل شمس الملک، نبود. کارت گذاشتیم. آمدیم منزل حسین خان فرنگی و حسین خان باشی قدری گفتگو نمودیم.

کالسکه خواستم، رفتم به دیدن وزیر دربار، نبود. از آنجا رفتم منزل موق الدوله، او هم نبود. آتش بازی عید را که بیرون می کردند، نمایان بود. رفتم پارک اتابک اعظم. مهندس الممالک و جمعی آنجا بودند. اتابک اعظم اظهار مرحمت بسیار فرمودند.

دوشنبه ۲۳ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم. رفتم منزل نظام الملک، آنجا وزیر علوم بود و میرزا محمد حسن منگنه و محمد حسن خان رئیس. رفتم منزل وزیر عدلیه نبود کارت گذاشتم. رفتم منزل مشیرالدوله، آنجا هم جمعیت کثیر بودند. آجودان باشی و مخبر السلطنه بودند، منشی الممالک هم بود. با مشیرالدوله رفتیم توی اطاق. قدری صحبت داشتیم. از آنجا رفتیم منزل سالار السلطنه، خودش بود، با یک نفر شاعر که شعر می خواند. از آنجا آمدم منزل ظهیرالدوله، نبود، کارت گذاشتم.

از آنجا آمدم منزل. نهار حاضر کردند. حاجی‌الله و اکبر میرزا آمدند. بعد قدری پیانو زدم و روزنامه نوشتم. من آمدم اطاق صندوقخانه، خوابیدم. بعد از مدتی از خواب برخاستم. رفتم منزل سیف‌الملک، نبود کارت گذاشتم. مراجعت به منزل نمودم. آمدم اطاق، قدری پیانو زدم. بعد از آن قدری درس و مشق نمودم. تا نیم ساعت از شب رفته مشغول درس بودم.

سه شنبه ۲۴ شهر ذی حجه الحرام ۱۳۲۰

درشکه خواستم رفتم درب خانه مشرف گردیدم به خاکپای مبارک. بندگان اقدس اعلیٰ تشریف بردند سه راه موزه، جلوس فرمودند. طبقات نوکر از لشکر (ی) کشوری تمام می‌آمدند. امیرزادگان و قاجاریه و غیره تمام آمدند، عیدی گرفتند رفتند. تقریباً دو ساعت عیدی مرحمت فرمودند. پس از آن برخاستم رفتم سوار شدم آمدم منزل.

مادر نایب‌السلطنه دیشب مرحوم گردیده است. ساعت چهار به غروب بود که سوار شدم رفتم منزل خان معیرالممالک. در خانه مفتاح‌الدوله رسیدم دیدم جنازه مادر آقا را دارند می‌برند امامزاده سیدنصرالدین امانت بگذارند. موزیک زیاد و پیاده قزاق و زاندارم و علم و سینه زن و غیره و غیره همراه بودند. اجزای مادر آقا، دور کالسکه راکه در آن جنازه بود با آغا سلطان، گرفته بودند و گریه و ناله می‌کردند. من خیلی خیلی متألم گردیدم. عقب جنازه هم سپهسالار و حاجی بهاء‌الدوله و مجدالدوله و سردار افخم و جمعی دیگر بودند. من رفتم منزل خان، دکتر بازیل آنجا بود. بعد قدری با سیف‌السلطان، در تلفن حرف زدیم. او گفت: من هم اکنون می‌آیم خدمت خان. رفتیم منزل اعتصام‌السلطنه، جمعی بودند تخته بازی می‌کردند.

چهارشنبه ۲۵ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

صبح از خواب برخاستم. هوا صاف بود، بیرون آمدم دیدم شیخ الاطباء و شاهزاده ملایری اینجا بودند. قهوه صرف شد. شیخ الاطباء رفت، احمد خان سمسار آمد. بعد غلامرضا خان سر تیپ آمد قدری مشق پیانو نمودم. نهار آوردند خوردیم. مدتی روزنامه گفتم منشی باشی نوشت.

دکتر بازیل هم تلفن زد که می خواهم بیایم تبریک عید شما، دکتر بازیل آمد، رفتیم توی اطاق نشستیم قدری صحبت کردیم. امیرالشعراء آمد نشست. وضو گرفتم، نماز خواندم. امیرالشعراء عیدی گرفت و رفت. میرزا مادروس خان مترجم قزاق خانه، همراه کلنل^۱ جدیدی که امسال آمده است وارد گردیدند. رفتیم اطاق نشستیم، تهنیت عید گفتند و برخاستند.

من همراه ادیب السادات درشکه نشستیم رفتیم منزل نایب السلطنه، به آن عمارت مخصوص پایین. سفیر عثمانی بیرون می آمد. میرزا مصطفی پسر میرزای آشتیانی بود، حاجی شیخ عبدالنبی بود، وزیر دربار بود، عمیدالدوله بود، رکن الدوله بود، محمد حسن خان رئیس بود. من هم قدری نشستیم. تعزیت و تسلیت به آقای نایب السلطنه عرض نمودم. بعد ساعدالدوله آمد.

آدم منزل، دیدم سالار السلطنه آمده اند چون من نبودم مراجعت می کنند من معذرت خواستم. ثانیاً گفتم بفرمائید، تشریف آوردند. بعد از صرف چای و تبریک تشریف بردند. «شازدفر» ینگه دنیا، با رئیس تلگرافخانه انگلیس ها آمدند.

پنجشنبه ۲۶ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

درشکه نشستیم رفتیم دوشان تپه جلو آن استخر جدید به خاکپای انور همایونی

نایل گردیدم. اقبال الدوله، وزیر همایون، امیربهادر جنگ، فخرالملک، سیف‌السلطان آنجا بودند. بعد بندگان اقدس شاهنشاهی تشریف فرمای باغ گردیدند. اتومبیل جدیدی وزیر دربار اتیاع نمودند، بندگان اعلیحضرت شهریاری چند نفر را از عمله خلوت امر فرمودند بنشینید. نشستند، قدری تماشا فرمودند. پس از آن اتابک اعظم و مشیرالدوله و علاءالملک آمدند. بندگان اقدس سر نهار تشریف بردند، من هم رفتم پیش اتابک نهار خوردم.

مراجعت به شهر نمودم. معیرالممالک چون دو روز است دلش درد می‌کند رفتم به عیات ایشان. رفتم اندرون، پیش خان معیرالممالک، عیادت نمودم. شجاع‌السلطنه هم آمد. او هم آمد اندرون. قدری که صحبت کردیم حشمت‌الممالک آن عکس‌ها را که روز ختنه سوران انداخته بودیم، آورد تماشا نمودم. برخاستم، آمدم یکسر درب باب همایونی، به عقدکنان عز‌السلطنه دختر شاهنشاه شهید برای پسر امجدالدوله مفخّم‌السلطنه، رفتم نشستم، عقدکنان گرفتند. پس از چندی برخاستم با اعتصام‌السلطنه رفتم منزل عمیدالدوله، برای عقدکنان لسان‌الحکماء دختر عمیدالدوله را. صرف شربت و قلیان نمودیم. برخاستم آمدم منزل. قدری مشق فارسی نمودم. نماز مغرب و عشا خواندم. مدیر آمد قدری درس خواندم.

جمعه ۲۷ شهر ذی حجه الحرام ۱۳۲۰

رفتم حمام. تاجر روسی آمده بود تبریک عید گفته، رفته بود. دیشب هم اهل طرب زنانه داشتیم. غلامرضا خان سر تیب آمد قدری مشق پیانو کردم. حاجی لله آمد، اصرار زیاد داشت که محمد خان پسرم بیکار است بیاید خدمت شما باشد. نهار حاضر کردند خوردیم. بعد گرفتم خوابیدم. از خواب بیدار شدم. «شاه‌عباس» اینجا بود و ادیب‌السادات. رفتم قدری پیانو زدم. امشب هم مطرب زنانه داشتیم.

شنبه ۲۸ شهر ذی حجة الحرام ۱۳۲۰

گفتند عماد حضور آمده است. بسیار صحبت کردیم، قدری فُنْگراف (گوش) نمودیم، عماد حضور رفت. میرزا آقا بزرگ قزاق آمد به او عیدی دادم. قدری پیانو زدم. پس از آن خبر آوردند سفیر کبیر عثمانی آمد. او رفت، بعد «میرزا محمد علی خان»^۱ آمد. پس از آن مدیر آمد. آنها رفتند، من قدری درس خواندم. درجه برودت هوا نمره صفر بود. امشب تمام منجمد خواهد شد.

یکشنبه ۲۹ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۲۰

درشکه خبر کردم. می خواهم بروم دوشان تپه. حسن خان و شعبان خان و جلو دار از پیش رفته اند. کوچه تمام یخ بسته بود. معلوم شد که شهر تشریف می آورند. رسیدیم دوشان تپه دیدیم اسب دوانی دولتی بکلی امسال موقوف گردیده. سپهسالار و سایر صاحب اسبها پولی گذاشته اند و امروز اسب می دوانند.

گفتند شاه تشریف می برند شکار. بعد موقوف گردید. اتومبیل نشستند تشریف آوردند شهر. من رفتم تماشای اسب دوانی، دیدم سپهسالار، عین الدوله، ساعدالدوله، معین السلطان، و... آمدند. خواجه های زیاد و تماشاچی از همه قبیل بودند. اسبها را سیاه کردند، گفتند بعد از نهار اسب می دوانیم. نهار مفصلی سپهسالار حاضر کرده بود. رفتیم خوردیم.

پس از آن رفتیم سر آن سنگها. آتش روشن کردند قدری گرم شدیم، روی صندلی نشستیم. اسبهای دوره ششم را نصیر دفتر خواند و دوانید. اسب شاهزاده عین الدوله که معروف به «حاجی رضا خانی» است خوب دوید و بیدق اول را برد. دوره پنجم و چهارم و سیم را که خواندند، اسبهای ساعدالدوله خوب دویدند و بیدق اول